

عشق دوران نوجوانی

مریم محمدخانی

مو گفت: ورقه امتحان ریاضی ام بود. اسمم هم رویش بود! شکر خدا نشانی خانه مان رویش نبود!

دیوید پرسید: خب... بهت چی گفت؟
مو با چشمان هراسیده به دیوید نگاه کرد و جواب داد: گفتش عجب گل‌های قشنگی!

پسری که آبرویش رفت داستان دیوید است. دیوید برای این که بتواند به قلدرترین گروه مدرسه‌اش نشان دهد جسور و نترس است و به آن‌ها نزدیک شود، عصای پیرزنی را می‌دزدد و بعد از این کار، احساس می‌کند نفرینی

گریبانش را گرفته است؛ نفرینی که در تمام طول کتاب دست از سر او بر نمی‌دارد و اتفاق‌های مختلفی را رقم می‌زند: سر کلاس جلوی همه کله پا می‌شود، با خانواده‌اش دعوا می‌کند، شیشه پنجره را می‌شکند و در مدرسه مدام خرابکاری می‌کند.

لوئیس سکر بدون این که به صورت مستقیم به خوانندگان نوجوانش امر و نهی کند و قصد نصیحت‌کردن و آموزش داشته باشد، در لابه‌لای داستان مسائلی مانند احترام به سالمندان، نکوهش دروغ، انتخاب دوستان مناسب و برخورد درست با اعضای خانواده را مطرح می‌کند و در بطن مواجهه دیوید با مشکلاتش به خواننده این امکان را می‌دهد که راه درست و غلط را ببیند و انتخاب کند. خواننده در طول کتاب با دیوید همراه می‌شود، تقلا می‌کند او را برای این که بتواند نفرینش را خنثی و کمتر دردسر درست کند می‌بیند، نگرانش می‌شود و گاهی از دست او حرص می‌خورد که چرا غلط‌ترین شیوه برخورد را انتخاب می‌کند؟ و با خود فکر می‌کند اگر من جای دیوید بودم چه کار می‌کردم؟ از جمله درونمایه‌هایی که سکر در طول داستان به آن می‌پردازد، عشق است. عشق دوران نوجوانی که در قالب برخورد دیوید و دوستانش با همکلاسی‌هایشان مطرح می‌شود. این موضوع در داستان‌های نوجوانی که در ایران منتشر شده، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این روابط در دل موضوع اصلی طرح می‌شوند، به مرور زمان کامل تر و عمیق تر شده و بدون این که داستان را از موضوع اصلی دور کنند، به باز کردن گره‌های داستانی کمک می‌کنند.

از لوئیس سکر پیش از این کتاب‌های *گودال*، *سگ‌ها لطیفه نمی‌گویند* و *ته کلاس*، *ردیف آخر*، *صندلی آخر* در ایران ترجمه و منتشر شده است.



پسری که آبرویش رفت. لوئیس سکر. ترجمه مریم محمدخانی. تهران: نشر چشمه - کتاب و نوشته، ۱۳۸۷. ۲۰۸ ص. ۳۲۰۰۰ ریال.

بازرترین ویژگی کتاب‌های لوئیس سکر «طنز» است. طنزی که در جریان روایت قهرمان‌های کتاب‌هایش با مشکلاتشان خلق می‌شود و گاهی طعمی تلخ پیدا می‌کند. این طنز در بعضی کتاب‌هایش پررنگ و در بعضی کتاب‌ها - مثل کتاب حاضر - کم‌رنگ می‌شود. این

طنز در پسری که آبرویش رفت بیشتر در قالب شوخی‌های کلامی و در متن گفت و گو متجلی می‌شود تا موقعیت:

«مو انگشت شستش را در دهانش فرو برد و بالا و پایین پرید.

دیوید پرسید: درد آمد؟

مو شستش را از دهانش بیرون آورد، به شدت تکان داد و گفت: نه خوشم می‌آید! عاشق اینم که چکش بخوره به دستم.

دیوید لبخند زد و گفت: درست عین پسری که یکبند سرش را می‌کوبید به دیوار. یکی ازش پرسید که چرا این کار را می‌کند. پسره گفت به خاطر این که بعدش که دیگر سرم را نمی‌کوبیم، احساس خوبی بهم دست می‌دهد!»

شخصیت‌پردازی دقیق و عمیق نیز از عواملی است که به ایجاد طنز در این کتاب کمک کرده. حضور شخصیت‌هایی شوخ و نامتعارف مثل لاری و مو، به خلق فضایی طنزآمیز می‌انجامد:

«دیوید موضوع صحبت را عوض کرد و پرسید: راستی... زباله جمع کردن تبهکارها را تماشا کردید؟

مو فریاد زد: آره! خیلی ترسناک بودند. کاشکی آن‌جا بودی! همه‌شان دزد و قاتل بودند. غلط نکنم توی فکر فرار هم بودند.

لاری گفت: یکیشان با مو حرف زد.

مو نیشش را تا بناگوش باز کرد و گفت: وحشتناک بود!

دیوید پرسید: بهت چی گفت؟

مو گفت: حرف‌هایش کلمه به کلمه یادمانده. من و لاری کنار بوته‌هایی که گل‌های زرد و قرمز عجیب و غریبی داشت نشستیم بودیم که یارو ورق‌هایی را که درست کنارم بود، قاپید!

لاری گفت: مو مخصوصاً ورقه را آن‌جا گذاشته بود که تبهکاره مجبور شود برای برداشتنش جلو بیاید.